

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابیطالب و الائمة المعصومین علیهما السلام

عید مبارک بسیار پر عظمت غدیر را که گذشت تبریک عرض می کنیم و امیدواریم که همه ی ما و ذریه ی ما تا قیامت از شیعیان و موالیان راستین مولای مان امیر المؤمنین علی (ع) و اولاد طاهرینش باشند ان شاء الله و باشیم. و هم چنین امروز بحسب بعض اقوال یا یکی از دو قول، مصادف است با ولادت باسعادت مولای مان امام موسی بن جعفر (س) هست که این ولادت فرخنده را خدمت فرزند بزرگوارشان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و فاطمه ی معصومه فرزند بلا فصل ایشان تبریک عرض می کنیم و هم چنین خدمت همه ی شیعیان و موالیان و شما گرامیان. این صلوات خاصی آن وجود مبارک را خدمت شان تقدیم می کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحیم صَلَّ عَلَى الْأَمِينِ الْمُؤْتَمَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَرِّ الْوَفِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ النَّوْرِ الْمُبِينِ الْمُجْتَهِدِ الْمُخْتَسِبِ الصَّابِرِ عَلَى الْأَذَى فَيْكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا بَلَغَ عَنْ آبَائِهِ مَا اسْتَوْدَعَ عَنْ أَمْرِكَ وَ نَهَيْكَ وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ وَ كَابَدَ أَهْلَ الْعِزَّةِ وَ الشَّدَّةِ فِيمَا كَانَ يَلْقَى مِنْ جُهَالِ قَوْمِهِ رَبِّ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ وَ أَكْمَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِمَّنْ أَطَاعَكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ إِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

بحث در حل تعارضی بود که بین طایفه ی اولی و ثانیه «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» و حدیث شریف لا تعاد، که در مورد نسبت شان عموم و خصوص من وجه هست و در مورد سهو در غیر ارکان با هم تعارض دارند. سهو در زیاده. که «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» می گوید باید اعاده کند و باطل است نماز در این صورت، لا تعاد می گوید در غیر ارکان باطل نیست و صحیح است. خب راه اول برای حل اول مشکله این بود که بگوییم لا تعاد حاکم است که امام این را اشکال کرده. بعد عرض کردیم مرحوم امام مجموعاً هفت مطلب در این باب دارند تا رسیدیم به مطلب سوم مرحوم امام در این جا و آن این است که گفته شود که این تعارض مستقر است، حکومت نیست، رکعت هم نیست و امثال این ها؛ ولی به واسطه ی این که حدیث لا تعاد مشهور فقهاء به آن عمل کردند از باب شهرت بگوییم مقدم است. چون شهرت یا

مرجح است یا ممیز است. اگر بگوییم خبر مشهور و غیر مشهور هر دو حجت هستند ولی مرجح، این مرجح خبر است، آن که عمل مشکوک به آن شده ترجیح دارد از این جهت مقدم است. اگر بگوییم اصلاً خبری که مخالف مشهور است اصلاً حجیت ندارد این می شود ممیز. حالا برای این که ما به شهرت ترجیح بدهیم دو بیان دارند مرحوم امام؛ بیان اول شان این است که در فرد شایع زیاده ی سهویه که «من زاد فی صلاته» هم سهو را می گیرد هم عمد را می گیرد، ولی شایع آن سهو است نه عمد. چون معمولاً کسی عمداً که می خواهد در مقام اطاعت درآمده و زحمتی را برای خودش دارد هموار می کند کاری نمی خواهد بکند که آن عبادت باطل باشد عمداً بیاید اضافه بکند، بلکه سهواً ممکن است. پس فرد شایع سهو است، در این فرد شایع اصحاب به لا تعداد عمل می کنند، در عمد آن درست است ممکن است بگوییم شهرت بر عمل به لا تعداد نیست ولی در سهو آن مشهور فقهاء به لا تعداد عمل کردند. پس بنابراین به این ملاحظه بگوییم لا تعداد مقدم است، این یک بیان.

بیان دوم این است که نه اصلاً اصحاب به «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» نه در سهو آن عمل کردند نه در غیر سهو آن عمل کردند. اصلاً بالمرّه به حدیث «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» اصحاب عمل نکردند، به کل مضمون. فرقی با قبلی این است که در فرد شایع آن که سهو باشد عمل نکردند ولی در آن غفلتش عمل کردند. این بیان این است که نه اصلاً بالمرّه عمل نکردند، به چه بیان؟ به این بیان که در مواردی که سهواً شخص زیاده در نماز دارد خب در این موارد در غیر ارکان که.... و هم چنین بعض مواردی که می فرمایند دلیل خاص داریم که باطل است، این که روشن است به این حدیث عمل نکردند در غیر ارکان، چون قائل به عدم بطلان هستند و آن مواردی هم که دلیل خاص بر بطلان داریم به آن دلیل خاص تمسک کردند نه به «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده». و در ارکان هم باز به حدیث «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» عمل نکردند به همان لا تعداد عمل کردند؛ «لا تعداد الصلاة الا فی خمس». حالا عبارت امام این جوری است، حالا من می گویم اگر این جور تعبیر کنیم شاید مثلاً بهتر باشد که احراز عمل نمی کنیم که مستندشان احراز است، با استناد به این خبر؛ چون ممکن است به او استناد کرده باشند. حالا یک کسی هم ممکن است بگوید خب وقتی به خدمت شما عرض شود که این ها مفاد واحدی دارند و اولاً به آن برخوردی ممکن است طبق آن عمل کرده باشند. عبارت ایشان این است که می فرمایند: «یمكن ان يقال ان المشهور لم يعملوا بمضمون الموثقة مطلقاً» یعنی مطلقاً چه در موارد سهو چه در موارد علم و عمد «اما فی الزیادة السهوئیة فی غیر الأركان و بعض الموارد التي دلت الأدلة الخاصة

علی الإبطال فواضح» که به این روایت عمل نکردند. آن جایی که دلیل بر بطلان داریم که فتوا به بطلان می‌دهند و طبق آن روایت خاصه عمل می‌کنند، من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده مستند آن‌ها نیست. من عرض می‌کنم احراز نمی‌کنیم مستندشان را.

س: خب با احراز نکردن اعراض هم دیگر ثابت نمی‌شود ...

ج: بله؟

س: این جور که می‌فرمایید دیگر اعراض ثابت نمی‌شود.

ج: حالا عرض می‌کنم.

اما غیر ارکانی که دلیل خاص ندارد آن هم که روشن است به آن عمل نکردند چون اصحاب در این جا فتوای به عدم بطلان می‌دهند ...

س: حاج آقا بغیر الارکان که مشخص است به من زاد عمل نکردند ...

ج: بله؟

س: در غیر ارکانی که به لا تعداد عمل می‌کنند قطعاً به مضمون من زاد عمل نمی‌کنند، در ارکان اشکال شما هست که در ارکان مستند ممکن است که عقد به مستثنای لا تعداد باشد که الا فی الخمس در ارکان یا این که ...

ج: نه من در ابطالش دارم می‌گویم آن ...

س: در ابطالش من هم عرض می‌کنم دیگر. مضمون من زاد فی صلاته با عقد مستثنای لا تعداد که الا فی الخمس که اعاده می‌خواهد یکی است. اشکال امام این است که آقا می‌دانیم ...

ج: دو طایفه را امام می‌فرمایند در دوجا این‌ها عمل نکردند، کجا؟

س: عرضم این است در طایفه‌ی اولی که غیر ارکان باشد قطعاً حرف امام خدشه....

ج: بله آن جا درست....

س: آخر تا الان دارید اشکال می‌کنید اشکال ...

ج: نه نسبت، نه نه نه

س: که لم تعمل بمضمونه که حرف امام است ...

ج: آن جایی که نه، نه آن جایی که احادیثی داریم هم مضمون با

س: دلیل خاص....

س: نه غیر دلیل خاص را نمی گویم ...

ج: من آن جا را دارم می گویم و الا ارکان که روشن است که، غیر ارکانی که لا تعداد می گوید را خب آن ها عمل نکردند،

آن می گوید درست است، آن می گوید باطل است.

س: مراد که مشخص است عرض کردم سهو

ج: حالا اگر؟؟؟ شده نمی دانم.

«و اما فی الأركان» هم که خب، اما فی الارکان، فی الارکان که لسان شان یکی است، لا تعداد الصلاة می گوید باطل است

الا فی الخمس، آن هم که دارد می گوید باطل است. به چه دلیل ما بگوییم که این جا حتماً به این عمل کردند به آن عمل

نکردند؟

س: باید لا یحرز باید بگوییم ...

ج: باید بگوییم لا یحرز، به چه دلیل؟ می گوید و الا مثل چندتا روایت است همه اش یک مضمون واحد دارد، خب به

همه اش عمل کردند به جامع عمل کردند ...

س: آقا این جا هم نمی گوید لا یحرز؟

ج: نه اصلاً نفرموده، فرموده لم یعملوا ...

س: اعراض کلی را می خواهد ثابت کند ...

ج: عمل نکردند اصلاً به این موثقه.

در غیر ارکان که سهویه باشد به این عمل نکردند، آن غیر ارکانی هم که دلیل خاص یک موردی داریم می گوئیم این

باطل است باز هم می گویند به این عمل نکردیم. در ارکان هم باز به این روایت عمل نکردند بلکه به چی عمل کردند؟

به همان لا تعداد عمل کردند. «و اما فی الارکان فلان المستند حدیث لا تعداد»

س: مستند ما چی هست و مستند اصحاب چی هست فرق دارد، ایرادی نمی بیند.

ج: می‌گویند مشهور به این عمل نکردند. اصلاً پس در این ناحیه که عمل، پس سهو اصلاً در مورد سهو اصلاً به موثقه‌ی من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده اصلاً عمل نکردند.

س: اگر فحص کرده باشد امام چی؟

ج: بله؟

س: امام فحص کرده ...

س: عامل فحص نیست ...

س: چرا دیگر کتب اصحاب را بررسی کردند ...

ج: چون همه که نیستند، فقهاء همه چه جور شناسایی می‌شوند؟ از کجا ...

س: ???

ج: مثلاً شرایع، حالا متون فقهیه شما می‌بینید فتوایش این است مستندش چی هست که نیامده بگویند که.

خب این از آن طرف؛ و اما در مواردی که عمد باشد جایی که علم باشد و جاهل است این جوری می‌فرمایند: «و اما فی الزیاده جهلاً بالحکم» عمد است ولی جاهل به حکم است، ایشان می‌فرمایند این جاها هم به من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده عمل نکردند، از این باب نمی‌گویند بلکه از این باب می‌گویند که این اجزاء و شرائط و این‌ها می‌گویند این‌ها نمی‌شود مال صورت علم باشد چون دور لازم می‌آید یا تصویب لازم می‌آید یا خلاف اجماع است. پس کسی که عمداً اضافه می‌کند جهلاً بالحکم این جور نیست که حالا چون جاهل به حکم است این جزء جزء صلاتش نباشد یا شرط صلاتش نباشد. چون اگر بخواهد در صورت جهل جزء نباشد معنای آن چی هست؟ معنایش این است که علم شرط است یعنی قرائتی که می‌دانی جزء صلاه است جزء صلاه است و این مستلزم دور است، چون موضوع این که می‌دانی جزء است، پس قبل از این که جزئیت جعل بشود باید بدانی جزء است. دانستن این که جزء است باید جزئیت برایش جعل شده باشد، پس باید از قبل باشد. از آن طرف بخواهد موضوع محقق بشود باید حکم جعل شده باشد، بخواهد حکم جعل بشود باید موضوع محقق باشد. آن دوری که می‌گویند این است دیگر، چون شما باید بدانی که جزء است، موضوع این است دیگر، چیزی که می‌دانی جزء است جزء. خب پس موضوع باید قبل از حکم محقق باشد دیگر، موضوع محقق باشد تا حکم بیاید روی آن. تحقق موضوع توقف دارد بر جعل جزئیت، تا جزئیتی نباشد من چه جور

علم دارم به این که این جزء؟ تحقق موضوع توقف بر حکم دارد، حکم هم توقف بر موضوع دارد، پس این دور لازم می آید. خب حالا این ها این تصور را ولو این که حالا بعضی بزرگان در اصول جواب دادند به این ها، گفتند این دور لازم نمی آید یک جوری تصویر کردند؛ ولی این که دور لازم می آید یک امر رایجی است و الا بر این تصور هستند که لازم می آید یا می گوید تصویب است. تصویب معنایش این است که جاهل اصلاً حکم ندارد، هر جا علم پیدا کردی آن جا هست، هر جا هم عمل پیدا نکردی واقعاً حکم در واقع نیست. هر جا علم به حکم پیدا کردی خب حکم است، هر جا علم نداری واقعاً در واقع حکم نیست، پس حکم دائر مدار علم شما می شود و تصویب هم یا باطل است برهاناً بنابر این که برگردد به همان دور و فلان و این ها یا حداقل اجماع داریم که نیست. بنابراین مستند در این جا هم این خواهد بود نه حدیث «من زاد فی صلاته فعلیه الا عاده». بنابراین نه در سهو آن به حدیث من زاد عمل کردند نه در آن جایی که عامد است و جاهل به حکم است عمل کردند.

«و اما فی الزیاده جهلاً بالحکم فلاستنادهم بأمر عقلی کالدور و التصویب و الإجماع» بعد این جا عبارتی دارند «و الشهرة القرائیة اما مرجحة كما قالوا أو مميزة للحجة من غيرها» هست که ظاهراً این القرائیة باید الفتوائیه باشد و الشهرة الفتوائیه، حالا این چاپ جدیدش را من چاپ اول را دارم، چاپ جدید خلل مرحوم، کتاب خلل مرحوم امام باید ببینیم آن جا چه طور است.

خب این هم بیان دومی است که ایشان می فرمایند. پس بنابراین، این بیانی که امام در این جا بل ممکن ان یقال، یک تفسیرش همین بود که عرض کردیم که ایشان ابتداءً می فرمایند که «فالترجیح لحدیث لا تعاد للشهرة علی عدم إبطال الزیاده السهوية التي هي الفرد الشایع لمضمون الرواية» فقط این بخش آن «بل ممکن أن یقال» می خواهند تقریب دیگری بگویند که آن جا گفتیم فقط فرد شایع، حالا می خواهند بگویند نه، اصلاً مطلقاً، چه فرد شایعش که همان سهویه باشد؛ در آن عمل نکردند و چه فرد غیر شایعش که همان تعمد باشد با جهل به حکم، اما دیگه تعمد با علم به حکم کأنه دیگه اصلاً مشمول روایت نیست. متعرض او نیست چون گفتن ندارد. واضح است که مثلاً.

این یک تقریب و تفسیر برای فرمایش مرحوم امام. ممکن است ولو با آن ذیلش یک مقداری بعید به نظر می آید، نظر شریف شان این باشد این است که بخواهیم بگوییم اصلاً این موثق «لم یعمل به الاصحاح فهو لیس بحجة»، چون اصلاً کسی به این عمل نکرده یعنی مثل اعراض مشهور است. اصلاً طرف معارضه واقع نمی شود تا نوبت به چی برسد؟ به

ترجیح بخواید برسد. یا تمییز حجه از لا حجه بخواید برسد. یعنی اختلاطی نیست اصلاً، معلوم است که این حجت نیست چون لم یعمل به الاصحاب اصلاً.

س: یعنی اقتضاء هم ندارد.

ج: بله، یعنی یکی از شرائط حجیت این است که این‌هایی که نقله این خبر خودشان عمل کرده باشند به این؛ هیچ کسی عمل نکرده، این جور می‌فرمایند؛ هیچ کسی عمل نکرده. خب این مطلب که هیچ کسی عمل نکرده عرض کردم چه جور ما می‌توانیم احراز کنیم هیچ کسی عمل نکرده؟ وقتی ما چندتا خبر مثلاً توی وسائل داریم هم‌مضمون هستند، خب هم‌مضمون هستند خب ممکن است یکی به این عمل کرده، اول به آن برخورد عمل کرده یا به جامعش دارد عمل می‌کند. می‌توانیم بگوییم من به این عمل؛ عملش هم از نظر سند تمام باشد.

س: حتی اگر در فقه استدلالی هم این یکی را بیاورد باز دال بر این نیست که به آن عمل نکرده.

ج: بله، عمل نکرده، خب این‌ها موافق هستند دیگه، خب چه‌طور می‌توانیم بگوییم عمل به او نکرده، می‌خواهیم احراز کنیم؟ که بگوییم لم یعملوا به. بعد تعدد دلیل، حالا اجماع داشته باشیم خب تعدد دلیل است دیگه، خب به آن هم عمل کردند به اجماع هم دارند عمل می‌کنند. اگر نگوییم وجود این مضر به اجماع است پیش اصحاب، که اجماعش می‌شود محتمل المدرک لذا می‌گویند به خود مستند عمل می‌کنند.

س: حاج آقا؛ اعراضی که کاسر هست اعراض به مضمون است کما این‌که دقت فرمودید امام هم اعراض را فرمود لم یعملوا بمضمونه یعنی اگر، نیاز نیست حتی ما بگوییم که به خود خبر عمل نکردند. به مضمون

ج: مضمون یعنی محتوایش دیگه، یعنی مفادش

س: یعنی وقفش، یعنی وفق خود این مضمون نه خود خبر را وقتی مستند قرار می‌دهند. آن اعراضی کاسر است که مفتی به اصحاب غیر از او باشد.

ج: که غیر از او هم هستند.

س: بله دیگه، من مؤید فرمایش حضرت عالی هستم. امام گفت لم یعملوا بمضمونه، نفرمود لم یعملوا به، بمضمونه اعم از...

ج: به خبر عمل کردن یعنی به مضمون دیگه، چیز دیگری که ندارد که.

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۵/۹

موضوع: احتیاط

س: نه، یک وقت هست شما می‌گویید که، شما برای اعراض به مشهور همین که مستند قرار نداده باشند بگویند ما به عبد مستثنی، به مستثنای لا تعاد تمسک کنیم می‌شود اعراض از من زاد، می‌خواهم بگویم نه، اعراضی که کاسر است برای حجیت خبر، اعراض از مضمون خبر است. یعنی ممکن است هیچ کسی من زاد را متمسک نشده‌ها! اما من زاد مضمونش با عقد مستثنای لا تعاد چون یکی است این کأنه اعراض نیست بلکه عمل به مضمون است. چرا؟ چون نفرمود لم یعملوا به، به خود خبر که بگویید یعنی لم یعملوا به یعنی فی مقام الاجتهاد بگوید من عمل می‌کنم به این

ج: نه، بله، درست است.

س: لم یعملوا بمضمونه

ج: بله، مضمون بله، یعنی.....

س: آن اعراضی که کاسر است آن است

ج: نه، مضمون مضاف است. به این مضمون یک وقت می‌گوییم....

س: عمل نشده

ج: نشده، یک وقت ببینید؛ یک وقت می‌گوییم مضمون این خبر که می‌گوییم

س: مضمون این خبر چیه؟ مضمون این خبر با؟؟ به فرق می‌کند. لم یعملوا بمضمونه

ج: بله، یک دقت درستی است که یک وقت می‌گوییم به این مضمون، به این مطلب

س: آهان! آن‌که شهرت جابر است و اعراض کاسر است به مضمون است. یعنی آن وقتی که می‌گویند شهرت جابر است

با مضمونش، وقفش؟؟ مفتی به باشد و عملی کرده باشند می‌گویند جابر ضعف سند است. نمی‌آیند این‌جا تمسک

کنند زعمی؟؟ که خودشان آمدند این را در استدلال هم بیاورند یا نه؟ می‌گویند همین که به مضمونش عمل کردند

مفتی به، اصحاب این‌جا جابر است. همین که به مضمونش هم اعراض کردند کاسر است

ج: نه، ببینید؛ آن‌که حالا توی محل خودش که آن‌که جابر است این است که به این استناد کردند. پس

س: فتوا را نگاه می‌کنند طبق؟؟ مضمون

ج: نه، نه،

س: نه، اتفاقاً مستند باید باشد؟؟

ج: بله، چرا؟ برای این که وقتی به این استناد کردند پس می فهمیم که اگر ما مشکلی در این می بینیم این مشکل آن وقت نبوده، یا این سند مثلاً ما اشکال داریم در سند ...

س: مصداقاً درست است. این طور می شود. مصداقاً معمولاً؟؟

ج: بله، ولی این جور باید باشد. و الا نه، به یک چیزی عمل می کنند، این قضا قورتکی مطابق آن در آمده

س: نه، نه قضا قورتکی

ج: استناد لازم است کما این که اعراض عنه لازم است. آقای خوانساری مثلاً در جامع المدارک

س: وقتی موثوق به مضمون می شویم مضمون برای مان مهم است

ج: اگر موثوق به مضمون شدیم به این کار نداریم

س: خب دیگه، بناراین اول مضمون می شود جابر؟؟

ج: نه، آن که دیگه به این کار نداریم.

س: اگر بخواهد این را درست بکند باید به این استناد کند

س: نه، مضمون رسوخ؟؟ پیدا می کند دیگه

س: می خواهید درست بکنید ...

س: پس جابر ضعف السند؟؟

ج: وقتی ما، مگر ما در عمل به خبر اگر بگوییم؛ اعراضش کاسر است. اما همین که احتمال عمل هم می دهیم که باعث

ضعف سندش که نمی شود. سندش که درست است. احتمال عمل هم وقتی که دادیم نمی توانیم دست از آن خبر برداریم

بگوییم تو حجت نیستی.

س: اعراض باید قطعی باشد دیگه.

ج: باید بدانیم اعراض کردند. حالا ظاهر آن مطلبی که ما این جا از عبارات کتاب الخلل استفاده می کنیم این محل

اشکال می تواند واقع بشود.

«و مع الغض عن ذلک» مطلب بعدی؛ که این است که می فرمایند ما اسباب ترجیح و این حرف ها پیش نیاوریم که

بگوییم «خذ بما اشتهر بین أصحابک، و دع الشاذ النادر» که بگوییم معارضه می کند؛ شهرت از مرجحات است، از این

باب نه بلکه از باب دیگری بیاییم این حرف را بزنیم که خب این مطالب ایشان در این جا خیلی به درد جاهای دیگر هم می خورد دیگه، یک مطالب سیالی است که اگر انسان... و آن این است که چون اصحاب به فرد رایج در این روایت عمل نکردند که فرد رایج همان زیاده سهویه باشد. از این که اصحاب به فرد رایج روایت «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» که زیاده سهویه باشد عمل نکردند می فهمیم که با این که دلالتش واضح است، سندش هم خوب است، دلالتش هم واضح است پس چرا عمل نکردند؟ از این کشف می کنیم برای این که این روایت در نظر آن ها قرینه ای وجود داشته که اختصاص به عامد دارد یا به رکعات دارد. «و مع الغض عنه» یعنی از آن ترجیح به شهرت «یمكن ان يقال ان عدم عمل المشهور بالموثقة فی المورد الراجح من الزیاده» که همان زیاده سهویه باشد «یکشف عن قرینه داله علی اختصاص الموثقة بالعامد أو بالركعات». یک قرینه ای داشتند که این مال عامد است. آن وقت این با حرف قبلی نمی سازد ها! یعنی عامدی که (ببخشید) عامدی که عالم به حکم هم هست نه جاهلی که الان در قبل گفتند که، عالم عامد، خب عالم عامد باطل است. و این روایت «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده»، یعنی من زاد فی صلاته عامداً عالماً فعلیه الاعاده، یک قرینه ای در نظرشان بوده؛ یا نه، مربوط به رکعت است که یک رکعت، (این روایت مربوط به رکعت است) و وقتی مربوط به رکعت شد چون مشتمل بر رکوع و سجده هم هست؛ بر رکوع هم حتماً هست با حدیث لا تعاد هم مخالفتی ندارد دیگه، مقتضای حدیث لا تعاد هم این است که باطل است، آن هم دارد می گوید باطل است

س: یعنی همین که کبرایش را شما بارها در رابطه با اجماع مدرکی می فرمودید؟ که اجماع مدرکی در یک صورت قبول داریم و آن این است که اگر فهم عمومی فقهاء بر یک مطلبی باشد؛ بعد آن که ما الان آن را نمی فهمیم قرینه بر این می شود؟

ج: بله، اگر واقعاً اجماع باشد.

س: کبرایش را داریم می گوئیم.

ج: آهان! صغرایش محقق باشد، به این معنی که استناد کردند. خب حتماً باید یک این جور چیزی باشد. این جا اطمینان پیدا می کنیم اگر قطع پیدا نکنیم.

س: این جا هم ایشان چنین چیزی را می خواهد ادعا بکند.

ج: بله، ایشان می‌خواهند بگویند که مثلاً این‌جوری بگوییم هست. «یکشف عن قرینه دالّه علی اختصاص الموثقة بالعمد أو بالركعات». این فرمایش ایشان متوقف است بر این‌که اشکال ایشان به حکومت می‌گویند در ذهن دیگران هم حتماً این اشکال بوده، و الا اگر نه، خب نه، چه قرینه‌ای داشته؟ حاکم می‌دانستند. از این جهت نیامدند عمل کنند به قرینه، نه این‌که مختص به عماد و رکعات می‌دانستند؛ از باب این‌که حدیث لا تعداد لسانش را لسان ناظر می‌دیدند. همان جور که الان متأخرین معمولاً همین جور هستند.

س: احتمالش هم کافی است

ج: خب لعلّ آن‌ها هم همین جور بودند. همان‌طور که ایشان در آن حرف فرمایش قبل‌شان چی فرمودند؟ فرمودند ممکن است این‌ها به دور و به اجماع و به تصویب و این‌ها بوده، خب می‌گوییم لعلّ به حکومت بوده، به شارح بوده، به تفصیل بودن بوده، بله، مع الغض عن ذلک؛ یعنی این را مسلم بگیریم که فرض ایشان هم این است که این باطل است و باید این‌جا بخواهیم ...، باطل یعنی در کل است و چیزی نیست که ممکن آن یتفوه به احد، آن وقت این‌جوری می‌شود. و الا اگر بطلانش در این حد نباشد، خب اگر بطلان در این حد نیست خب الا آن‌جوری شاید گفتند و دیگر کشف از قرینه نمی‌کند. یعنی ما اگر احتمال بدهیم که عده زیادی از فقهاء برای این جهت گفتند؛ خب دیگه باز کشف نمی‌کنند.

خب، مطلب ششمی که ایشان می‌فرمایند این است که حالا از همه‌ی این‌ها غض بصر کنیم، باز حدیث لا تعداد مقدم است. از چه باب؟ از باب این‌که یکی از مرجحات موافقت با سنت نبویه صلی‌الله علیه و آله و سلم هست. و حدیث لا تعداد موافق با حدیث رفع است. رُفْعُ النسيان که هم صلاة را می‌گیرد هم غیر صلاة را می‌گیرد. دائره رُفْعُ النسيان وسیع است. صلاة را هم می‌گیرد. پس آن لا تعداد الصلاة الا من خمس در غیر ارکان با حدیث نبوی سازگار است اما «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده»؛ با آن ناسازگار است. بنابراین چون لا تعداد با حدیث نبوی سازگار است و بنابراین که در مسالک اصولی‌مان بگوییم، نسبت به عموم و خصوص من وجه؛ همان مرجحات می‌آید حتی اگر آن موردی که می‌خواهیم با سنت نبوی ترجیحش بدهیم صلی‌الله علیه و آله و سلم؛ نسبتش با حتی او هم عموم و خصوص من وجه باشد نه با طرف معارضش، با آن هم نسبتش عموم و خصوص من وجه باشد همین‌جور که در ما نحن فیه همین‌جور است دیگه، چون حدیث رفع جاهای دیگر را می‌گیرد غیر صلاة را، «من زاد فی صلاته فعلیه الاعاده» این مورد عمد را

هم می‌گیرد. حدیث رفع نسیان فقط مال خصوص نسیان است. پس بنابراین نسبت‌شان هم عموم و خصوص من وجه می‌شود که ایشان می‌فرمایند که ما در مثلاً اصول گفتیم حق این است که فرقی نمی‌کند.

س: ما اخطئوا بهتر نیست بنویسیم؟

ج: بله؟

س: به جمله ما اخطئوا تمسک کنیم؟؟ نسیان که، سهو

ج: سهو و نسیان است دیگه

س: نه، سهو و نسیان دوتا است. نسیان یعنی فراموشی، نسیان و زیاده در مقابل هم هستند دیگه، من نسیان می‌کنم این جزء را بیاورم یا نه خطا می‌کنم؛ خطئاً می‌آورم؟ من فکر کنم ما اخطئوا بیشتر به آن بیاید. به خاطر نسیان هم می‌شود درستش کرد که شما یادت رفته که این زیاده وجود ندارد و تو آوردی

ج: بله دیگه

س: اما ما اخطئوا بهتر است

ج: حالا، خطاء در عمل است این جا البته

س: خطاء است دیگه؟؟

ج: خطاء؟

س: خطئاً آورده

ج: حالا شاید هم بتوانیم بگوییم. این می‌فرمایند «و لو أغمضنا عن ذلك فالترجيح أيضا لحديث لا تعاد لموافقته للسنة النبوية ص و هي حديث الرفع العام لجميع الموارد صلاة أو غيرها بناءً على شمول أدلة العلاج للعامين من وجه كما هو الحق و كون الكتاب و السنة مرجحين حتى مع كون النسبة بينهما و بين أحد المتعارضين أو كليهما عموماً من وجه كما لا يبعد».

خب آخرین مطلب که هفتمین مطلب ایشان می‌شود این است که «و على فرض عدم اندراجهما في أدلة العلاج و سقوطهما بالتعارض فمقتضى القاعدة عدم إبطال الزيادة». بگوییم نه آقا، حدیث رفع با حدیث «من زاد في ثلاثه فعليه

الاعاده» نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه؛ همین دوتا معارضه می‌کنند نه این که شما بیاپید این را باعث عدم حجیت او قرار بدهید.

خب باشد. ما تأسیس اصل کردیم دیگه، آن چی بود؟ آن تأسیس اصل این بود که اعاده نمی‌خواهد و اشکال ندارد. بنابراین حالا این‌ها هم اگر تعارض کردند تساقط کردند نتیجه همان می‌شود که لا تعاد می‌گوید. به خاطر آن اصلی که تأسیس کردیم. خب حالا این یک بحث فقهی تقریباً طولانی بود که ایشان در این‌جا بیان فرموده بودند. حالا این‌جا دیگه ما سراغ کلمات اصحاب و باز حرف‌هایی که اصحاب زدند دیگه نرفتیم. تقریباً شاید مفصل‌ترین آن همین بود که ایشان این‌جا بیان فرمودند. آن‌ها معمولاً گفتند خب حاکم هست و تمام. این بحث پایان یافت. تنبیه بعد راجع به این است که اگر تعذر پیدا کرد....

س:؟؟ یکی در صلاه است یکی در طواف

ج: بله، طوافش بله، درست است. طوافش؛ آن هم همین‌جور است. روایات خاصه‌ای وجود دارد که حالا من نیاوردم کتاب ایشان را، دیگه آن‌جا را نه ایشان تفصیلاً بحث کرده نه ما حالا می‌رویم سراغ آن‌ها دیگه، آن‌ها بحث فقهی است باید به طور تفصیل در مورد زیاده در طواف آیا موجب بطلان می‌شود؟ سهواً کسی به جای هفت شوط هشت شوط مثلاً انجام می‌دهد. آیا این باطل است یا صحیح است؟ بحسب قاعده صحیح است اما ممکن است روایت خاصه‌ای در ذیل آن باشد که به موجب آن بگوییم باطل می‌شود. حالا این یک تکه‌ای دارد که من الان استحضار ندارم که آقای خوئی در مصباح درست چی فرموده؟ این را می‌گذاریم برای فردا که اشاره‌ای به او بکنیم بعد وارد تنبیه بعد می‌شویم که تنبیه سوم باشد که مال صورت تعذر است. که شرطی و جزئی را متعذر شد آیا این‌جا کل آن عبادت دیگه لازم نیست انجام بدهد بحسب قاعده و ساقط می‌شود یا این‌که نه، در این صورت این‌چنین نیست. مقتضای دلیل عام و دلیل خاص را ملاحظه می‌کنند. دلیل عامش همان است که قبلاً گفته شد. دلیل خاصش را متعرض می‌شوند. ان شاء الله برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان